تابوت چیزیست که موسی و هارون در وی گذاشته اند نعلین موسی عمامه هرون و عصای او بود و درین ما الواح توریت
و چیزی از تبرکات ایشان می باید حالا آن تابوت با عصای موسی در بحر طبریه است و قبل از قیام قیامت ظاهر خواهد شد
یحملهُ الملائکة بر دارند ملایکه آن تابوت را بشما آرند و اخبار آمده که چون عمالقه تابوت را بولایت خود بردند در بیت خود
گردانیدند آورد دیگر روز بتان خود را نزدیک او نساریدند آنکشت بحشر بت تغیر کنند و ایشان را بتی بزرگ بود از رسانیدند
و بجوهر مرصع کرده اند و تابوت را بجای تخت در زیر او نهادند روز دیگر برای پرستش اصنام به بتخانه شتافتند تابوت را
و تابوت را زیر پا نهادند تعجب ایشان زیاده شد بیازده بیت را بمالای تابوت نهادند و پایهای او را بسار آهنین
بتان بوت دو جستند و چون بامداد روز دیگر بیت که پیدا گشت تاج شاه انجم ٭ زنزیر هودج برخ چارم ٭ برین فرزند
کون تخت خود ٭ برآمد بر سر اصنام زنار ٭ فغان و مجادلان و بیت الاصنام بکشادند دست و پای بت را بریدند تابوت را
بزیر دهنا و دیده ذمیرت و اضطراب ایشان بیفزود و حال با اسیری از بنی اسرائیل که در میان ایشان بود بگفتند
و جواب داد که آن بتی اسرائیل این تابوت با ایشان نرستاد و بگفت شما جای او نیست و اگر آنجا باشد بدنگ زندانی
اثری نیست بتخانه شما نماند پس ایشان تابوت را از آنجا بیرون آورده در حوالی دیهی دفن کردند و خدای اهل آن دیه
هلاک گردانید از آنجا جای دیگر شل کردند و اهالی آنجا نیز بگرداب مرگ در افتادند همچنین اهل پنج دیه بواسطه تابوت و حضرت
قبر بوس گشتند و گفتند از دور حوالی نزدیک دیه خون ساختند و هر که با آنجا می آمد گفتند تا سوز مبتلا شد تا خلقی بدین بلا هلاک
شدند و چون وقت رسید حق سبحانه زنگنگ زر فرستاد تا از زهره داشتند و شمویل در دیار بر بام سرای طالوت نهاد
و بر نقول لحکم جمل ملیکه یعنی خداست و در یعنی روا نیا آمده که چون عمالقه از آن تابوت بستگ آمدند آنرا بر گردونی ترتیب کردند
و بر چنین گاه تو نا بسته بر زمین بنی اسرائیل متوجه ساختند حق تعالی فرشتگان را فرستاد و تا گاو از امیراندند تا بوقتی که
بیان بنی اسرائیل در آمد نه در برین قول ملیکه یعنی سوق باشد اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیَةً بدرستی که در رسیدن تابوت بشما هر آینه حجتی
است و بر شما از صدق قول پیغمبر شما و پادشاهی طالوت اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ اگر هستید شما باور دارندگان ای عزیزان بنی اسرائیل
اشاره تابوت راست و سکینه آنچه در وی یا از صفات پسندیده و تابوت دل که بدست لشکر طالوت افتاد و آرد
یعنی هوا یا و لذت تا حتی اشاد و دلیل لذ تعلو بیته نو تار و حالیست که اولاد یعقوب روند و چون این تابوت با شوخ و کاه عصا
سلطنت طالوت نفس مطمئنه است در عالم باطن یکی از نور فاکشه که آن نفس را سکینه در تابوت بود و این نفس را در دست
هُوَ الَّذِیْ اَنْزَلَ السَّکِیْنَةَ فِیْ قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِیْنَ آن تابوت را بر دشتگان حامل بودند که یحمل الملائکة این تابوت الطف
شامل حق سبحانه عاصت که وحملناهم فی البر والبحر علاء و بنی را بران تابوت دست بود و در دل بنی الاحسان
است که دشمن دین بود و دست نیابد اِنَّ عِبَادِیْ لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ بد بگو غیر حق هیچیک از ملک نشی
در وه خل خیل بان الله فی قلبه در بحر الحقایق آورده که در آن تابوت یعنی از الواح توریة بود و در دل برخی از اصرار

در آنجا صورتی بود و آنجا خلوتیست که گرد آن کنجایش نیست لا یسعنی فیه ملک مقرب صاحب فتوحات فرموده که
فتح اسرائیل در ظاهر بود و آیات و در باطن و آنجا فوق ظاهر شیوه بیان در شهر حضرت خاتم در شهر سایر انبیا علیه السلام بود
انبیا در علوم شناختندی آنچه پریشان ظاهر شیوه از علوم سپس ایشان زیاده شوانستندی که در وی در شهر نبی سلامت آنچه
در خصوص شناسا میشوند بعلم حال و ذوقی که در باطن ایشانست و این علم ساعت بساعت زیاده میشود و در غربت زنی
علما اشاره بدینست و آن علم چان عمر علمهای در وی حمد و انشهاست جان جز بدان علم نمو نکرد و دل قرآن از آن
روشن نشود بیت علم آن باشد که جان زنده کند ٭ مرد را باقی و باقی دهد ٭ و انشای بدر که هاش زان سر بست
ذکر مرغی با عصی رهبر است القصه چون تابوت بیان بنی اسرائیل زیاده گردانید تابوت را القا نمود و دهبا شاهی و رنا و نو
و طاعات اسباب جهاد و نیا کرده و در روی جنگ و شمن آورد و اکثر تقاصیر کرده اند که طالوت قوم خود را گفت قوم
گر بامن بیرون آیید کسی که عمارتی آغاز کرده و دشمن تمام آن متعلقست یا عقوبتی که خداشد و دستور از زوجه خود نشسته گرفته
یا خانه جدیدی که مثل تجارة همراه دارد و عاطر شش گزیده و فرخت آن مایست یا دام داری که خدا فرا ای دین لذت در فرخته
در دل و نگذاشته بلکه جوانان باشاط تمام قوة فارغ دل بیرون آیند که رشته تعلق ایشان از همه چیزی گوناگون با عالم دین
گسسته شده و غایت خیال ایشان و اندیشه خویش بیگانه از دین سخت ایشان در نیاویخته بدین و سپر و حصار دیا شده
غرار مرد چو آر گرار آراسته پیراسته که در جنگ جوی چون آتش حمله گذار بودند و در جنگ چون خاک پایدار بیت در سر
تهمنه و در آزمای ٭ دلیر و عدو بند و کشور گشای ٭ به تندی چو آشفت بیان مست ٭ صد نیزه و گرز و خنجر بدست ٭ در کوه
دولت طالوت روان شدند و خروج ایشان بجرب و فضل تی بتان اتفاق افتاد و دهوداران عمل بنی کرام بود که کمین از تاب
آفتاب کرم میشد سیم در دل سعدن چون سیماب گذران میگشت بیت نگاه شیر کافوری فروزان ٭ ز تابش تیغ چون
پیراهن سوزان ٭ شد و خون از حرارت در بدن خشک ٭ چو ناف غزالان حسن مشک قَالَ نَفْسُ الطَّالُوْتِ پس چون بهر آن
آمد طالوت بفرمان شمویل از شهر بیت المقدس بالجنود بآن لشکر گرمه کار ساخته و حرب را پرداخته بود و مساشی قلب کرد نشکی
پریشان خود کرد و در تحش عطش زبانه زدن گرفت گفت ندای طالوت هوا بغایت گرمست و ما چنان آب که کفایت
باشد نیست از خدای در خواه تا جویی آب در راه پدید آرد تا با پیشقدار آن قطع بیابان توانیم کرد قَالَ گفت طالوت
با علام شمویل او را یا بطریق الهام یا بوحی یقول بسمی که او را بجی دانند اِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِیْکُمْ بدرستی که خدای آزماید شما را
بجویی از آب یا بشما نماید که فرمان بر نده و خلاف کننده کدامست و آن جویی بود که میان اردن و فلسطین ظاهر شد
و گویند آن جویی در واقع بود حق سبحانه ایشان را بدان پاسپرد و طالوت گفت فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنِّیْ هر که جا شاهد
از جویی چون من نیست یعنی بر مذهب من و یا من نیست بر دشمن من در وقت جنگ فَمَنْ لَّمْ یَطْعَمْهُ فَاِنَّهٗ مِنِّیْ و هر که از این جوی آب خورد
نخواهد و از آنچه حکم خواهد شد در صف قتال حاضر نخواهد گشت و از سعادت جهاد خود محروم خواهد ماند اِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِیَدِهٖ مگر کسی که بیشه دیا نشاند

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)